

در آمریکا نویسندگان را چگونه پرورش می‌دهند؟

- مجله هنگام، شماره ۳
- وبلاگ مزگان قاضی‌راد: [خانه‌ام ابری است \(https://khanehabri.wordpress.com\)](https://khanehabri.wordpress.com)

جان گاردنر، استاد مسلم نویسندگی خلاق در کتاب «هنر داستان»* می‌نویسد: «هر نویسنده‌ای که خودش را از آموزش محروم کند، هرگز نمی‌تواند اثر هنری زیبا و ماندگار خلق کند.»

مدت‌ها در این اندیشه بودم که چطور می‌توانم الفبای ضروری نوشتن را یاد بگیرم. هرچند از نوجوانی دستی بر قلم داشتم اما می‌دانستم که ذوق و حس نوشتن گرچه شرط لازم برای نویسندگی است، اما برای نویسنده حرفه‌ای شدن هرگز کافی نخواهد بود. باید از جایی شروع می‌کردم و خودم را آموزش می‌دادم. تحقیق و جستجو را آغاز کردم و نخستین قدمی که به نظرم رسید بردارم، شرکت در بزرگترین کنفرانس نویسندگان آمریکا بود. کنفرانس نویسندگان آمریکا** هر ساله در یک شهر بزرگ آمریکا، با حضور هزاران نویسنده، ویراستار، ناشران کوچک و بزرگ، دانشگاه‌ها و استادان ادبیات دانشگاه‌های مختلف برگزار می‌شود و هزاران سخنرانی درباره نویسندگی و ادبیات آمریکا و جهان در آن ارائه می‌شود. من اولین بار، سه سال پیش، درین کنفرانس که در ایالت مینه سوتای آمریکا برگزار می‌شد شرکت کردم.

یادم می‌آید آن روزها مثل آدم‌های گیج و گنگ به ازدحام نویسندگان و ناشران و ویراستاران نگاه می‌کردم. همه چیز برایم تازه بود و مطمئن نبودم که جای درستی را برای آغاز انتخاب کرده‌ام. هیچ کس را نمی‌شناختم و حتی نمی‌دانستم از میان هزاران موضوع ادبی مختلفی که در صدها پانل و سخنرانی در چند روز پشت سرهم برگزار می‌شد، کدام را انتخاب کنم. همه موضوعات برایم جالب بودند ولی نه وقتش را داشتم و نه امکانش را که به همه آنها گوش فرا دهم. در نهایت، از بین عنوان‌هایی که دوست داشتم دور چند پانل و سخنرانی را در دفترچه موضوعی کنفرانس خط کشیدم و در آنها شرکت کردم.

روز دوم یا سوم بود که گرداننده یکی از پانل‌ها از حضار پرسید آیا ام. اف. ای*** دارید یا نه؟ نیمی از حاضران دست بلند کردند و نیمی دیگر - که من هم از جمله آنها بودم - در سکوت به نیمه دیگر نگاه کردند. از آقایی که بغل دستم نشسته بود پرسیدم ام. اف. ای مخفف چیست و او با خنده گفت: «فوق لیسانس هنرهای زیبا در رشته نویسندگی خلاق.» آنجا بود که برای اولین بار این واژه را شنیدم و فهمیدم بیشتر نویسندگان موفق امروز آمریکا فارغ التحصیلان این رشته هستند.

روز آخر کنفرانس در پانلی شرکت کردم که دانشگاه آیووا گرداننده آن بود. برنامه نویسندگی دانشگاه آیووا یکی از بهترین برنامه‌های نویسندگی آمریکاست و بسیاری از نویسندگانی که در آن برنامه تدریس می‌کنند جایزه‌های معتبر ادبی آمریکایی و بین‌المللی برده‌اند. پانل که تمام شد، جلو رفتم و از مدیر برنامه درباره برنامه‌ام. اف.ای آن دانشگاه پرسیدم. او نگاهی به سر و بالای من انداخت و پرسید: «اهل کجایی؟» گفتم ایرانی‌ام، نویسنده داستان کوتاه‌ام و مشتاق نویسنده حرفه‌ای شدن. گفت اگر می‌خواهی نویسنده موفق حرفه‌ای شوی باید رنجام. اف.ای را به جان بخری و در دانشگاه برای نویسندگی درس بخوانی، بنویسی و ویرایش کنی، دوباره بنویسی و نوشته‌هایت را در بسته نقد بگذاری تا روش درست نوشتن را یاد بگیری. در ادامه صحبت‌هایش پرسید: «چرا به آیووا نمی‌آیی؟» خندیدم و گفتم چشم. اگر امکانش را داشتم، حتما برای برنامه شما درخواست پذیرش می‌فرستم.

اما واقعیت این بود که من پزشک متخصص نوزادان بودم و تمام وقت کار می‌کردم. هرگز این امکان برایم وجود نداشت دو سال کار و معاش خودم و بچه‌هایم را تعطیل کنم و برای شرکت در یک برنامه نویسندگی از واشنگتن به آیووا بروم. در اینترنت به سایت برنامه مشهور آیووا نگاهی انداختم و درباره شرایط پذیرفته شدن در رشته نویسندگی خلاق جستجو کردم. حسرت خوردم که چرا نمی‌توانم در آن برنامه به خاطر دوری راه و محدودیت‌های زندگی شرکت کنم. اما تصمیم گرفتم داستان‌هایم را خودم ترجمه کنم و پورت فولیویی از مجموعه نوشته‌هایم درست کنم. در سایت دانشگاه‌های دیگر آمریکا که برنامه فوق لیسانس نویسندگی خلاق داشتند به تحقیق و جستجو پرداختم تا بالاخره بعد از چند ماه، برنامه‌ام. اف.ای. دانشگاه نیوهامپ‌شایر جنوبی را پیدا کردم. خوبی این برنامه این بود که الزام به زندگی دائم در محوطه دانشگاه نداشتم و می‌توانستم کلاس‌هایم را فشرده و در یک زمان کوتاه بردارم. نوشته‌هایم را که شامل کارهای داستانی و غیرداستانی می‌شد به همراه دو توصیه‌نامه از کسانی که مرا می‌شناختند و مدارک تحصیلی گذشته‌ام که دانشنامه پزشکی و تخصصی کودکان و نوزادان می‌شد برای مدیر برنامه فرستادم. دستیار برنامه - بعد از خواندن نمونه کارهایم - با من مصاحبه تلفنی انجام داد و دو هفته بعد از مصاحبه رسماً مرا به عنوان دانشجوی نویسندگی خلاق پذیرفتند.

روزهای اول از خوشی در پوست خودم نمی‌گنجیدم. بالاخره روزی به دنیای وحشت آور و مهیب نویسندگان آمریکا پیدا کرده بودم. اما هر روز که می‌گذشت اضطرابم بیشتر می‌شد چرا که نمی‌دانستم در محیط کاملاً آمریکایی با دانشجویهایی که زبان مادری‌شان انگلیسی بود چگونه می‌توانستم رقابت کنم و در میان آنها دوام بیاورم.

هفته اول هر ترم - در میان کوهستان

در میان آتش‌بیم و امید، در ژانویه ۲۰۱۶، کلاس‌هایم را شروع کردم. دانشگاه برای برنامه نویسندگی خلاق، قرارگاهی کوهستانی در میان کوه‌های سفید پوش شمال نیوهامپ‌شایر اجاره کرده بود تا کلاس‌های فشرده اول ترم در مدت یک هفته از صبح تا

شب در آن مکان به دانشجویان ارائه شود. چهار ترم، در ابتدای هر ترم باید به شهر منچستر در ایالت نیوهمپشایر می‌رفتم و از آنجا با اتوبوس مسیر دوساعته تا قرارگاه کوهستانی را طی می‌کردم. در هوای سرد و برفی، اتوبوس از کنار کاج‌های پوشیده از برف گذشت و در سکوت سفید کوهستان، کنار یک قرارگاه قدیمی ما را پیاده کرد. نیم روز اول به مستقر شدن دانشجویان و آشنایی بین آنها گذشت. همان روز برای هر دانشجو استاد راهنمایی انتخاب می‌شد که در تمام مدت ترم با دانشجو به صورت یک به یک کار کند. ترم اول استاد راهنمایم را مدیر برنامه انتخاب کرد و من در طول یک هفته‌ای که در آن قرارگاه کوهستانی بودم دو جلسه رسمی با او داشتم. در جلسه اول با استاد راهنمایم و کارهایش آشنا شدم و او هم از زندگی و سابقه کاری من پرسید. در جلسه دوم باید ده کتابی را که تا پایان ترم می‌خواندم و بر روی هر کدام نقد می‌نوشتم تعیین می‌کردم. با استاد از پروژه‌ای که در نظر داشتم (داستان بلندی که می‌خواستم بنویسم) صحبت کردم و برایش گفتم چه می‌خواهم بنویسم. او برایم توضیح داد که داستان من در رده رمان نوباوگی (بیلدینگرومان) **** قرار می‌گیرد و توصیه‌اش این بود که ده کتابی را که می‌خواهم بخوانم از دسته مموآرها و داستان‌های دوران رشد نوجوانی انتخاب کنم.

در مدت یک هفته‌ای که در قرارگاه کوهستانی مستقر بودیم، بعد از دیدار کوتاه هر روزه با مدیر برنامه، همه دانشجویها در “کارگاه نقد” شرکت می‌کردند. شرط شرکت در کارگاه نقد هم از قبل معلوم بود. دانشجویان موظف بودند یک ماه قبل از شروع کارگاه، بیست صفحه نثر ویرایش شده و آماده از کارشان را برای منشی برنامه بفرستند. کار می‌توانست داستان کوتاه، بخشی قابل فهم از داستان بلند یا رمان، جستار شخصی یا بخشی از کار بلند غیرداستانی باشد. برای هر دانشجو یک کارگاه نقد انتخاب می‌شد و دانشجو موظف بود قبل از شرکت در کارگاه، کار بقیه دانشجویان گروهش را - که معمولاً نه تا ده نفر بودند - بخواند و روی نوشته دیگران یک صفحه مدون نقد بنویسد. منشی برنامه برای همه ما راهنمایی فرستاد که نقد سازنده باید به چه شکلی انجام شود و شامل چه مطالبی باشد. دو استاد از اساتید دانشگاه هر کارگاه نقد را رهبری می‌کردند و ضمن آنکه در مدت کارگاه، نوشته دانشجو را صفحه به صفحه بررسی می‌کردند، در پایان نقد شفاهی هر دانشجو، نقد مدون کتبی‌شان را به دانشجو می‌دادند. دیگر دانشجویها هم موظف بودند نقد خود را در پایان کارگاه به دانشجویی که کارش نقد شده بود بدهند. به این ترتیب هر دانشجو با دو نقد از استادان و نه نقد از دیگر دانشجویان، کارگاه را تمام می‌کرد.

نکته مهمی که جا دارد اینجا تاکید کنم این است که در اولین جلسه رسمی برای دانشجویان جدید، به همه ما یادآوری شد هدف از برنامه نویسندگی خلاق، پرورش فرد فرد دانشجویان است و به هیچ وجه رقابتی میان دانشجویان نیست.

مدیر برنامه تاکید کرد هیچ کسی با دیگری مقایسه نمی‌شود و دانشجویان باید برای نوشته‌های یکدیگر کمال احترام را قائل باشند. نوشتن هر نوشته‌ای - به گفته او - زمان بر و دشوار است و ما به عنوان نویسنده، همانگونه که برای کار خودمان ارزش

قائلیم و رنج نوشتن را به جان می‌خریم، باید به خاطر داشته باشیم هم‌کلاسی‌هایمان هم همین رنج را کشیده‌اند، پس نقد را به گونه‌ای بنویسیم که به نویسنده در بهتر کردن نوشته‌اش کمک کند. نه تمجید باشد، نه تحقیر و نه توهین.

در تمام مدت زمانی که کار دانشجویی نقد می‌شد، او باید به اصطلاح رایج میان استادان “در جعبه” قرار می‌گرفت. به این معنی که به هیچ وجه اجازه نداشت از کارش دفاع کند. باید سکوت می‌کرد و به نقد بقیه گوش می‌داد. باور اصلی این بود که نوشته باید خودروشنگر باشد و نیازی نباشد نویسنده درباره نوشته توضیح ارائه کند. این منش شاید انجامش برای بسیاری از نویسندگان، به خاطر حساسیت و تعصبی که روی کارشان دارند، دشوار و ناممکن باشد.

بعد از کارگاه نقد، کلاس‌های مختلف برای دانشجویان هر ترم ارائه می‌شد. کلاس‌هایی با موضوعات مختلف از ابتدایی ترین اصول نویسندگی مثل نوشتن مکالمه، تحقیق برای نوشتن داستان تا کلاس‌های سطح بالاتر برای دانشجویان ترم آخر مثل ترکیب جملات، موسیقی کلمات، تم اصلی داستان و ویرایش بعد از تمام کردن داستان.

شب‌ها قبل از شام، دانشجویان تشویق می‌شدند بخش کوتاهی از نوشته‌هایشان را در برنامه “میکروفن باز” بخوانند. به گفته مدیر برنامه، خواندن از روی کتاب، جزء جدایی ناپذیر زندگی نویسنده است و همه نویسندگان حرفه‌ای باید خواندن بخشی از کارشان را در برابر همگان تمرین کنند. ترم اول برای من بسیار دشوار بود متنی را که نوشته بودم بخوانم. نمی‌دانستم با چه واکنشی از جانب استادان و بقیه دانشجویان روبرو می‌شوم. اما انتخاب نوشته و خواندنش برای همه بی شک تمرین بسیار خوبی برای کسب اعتماد به نوشته‌هایم بود.

آخرین برنامه هرروز، گوش سپردن به داستان‌ها و نوشته‌های انتخابی استادان بود. آنها که پله‌ها از ما جلوتر بودند و سرد و گرم نویسندگی را سالها چشیده بودند. این بخش از برنامه هر روزه برای من بسیار تازگی داشت از آن رو که برای اول بار می‌دیدم چگونه نویسندگان قوی آمریکایی حاضر بودند نوشته‌های شجاعانه و بی پرده‌شان را در برابر همگان بخوانند، عقایدشان را آزادانه و آشکارا مطرح کنند و به سوال‌های گاهی نه چندان دوستانه حضار جواب منطقی بدهند.

هر ترم، در طول مدت اقامت دانشجویان در قرارگاه کوهستانی، چند نویسنده برجسته، ویراستار یا وکیل و کارگزار نویسنده زبردست دعوت می‌شدند و مهمان افتخاری برنامه بودند. این مهمانان از تازه‌های نشر و اتفاقاتی که در جهان نشر آمریکا می‌افتد اطلاعات مفیدی به ما ارائه می‌کردند.

در پایان یک هفته اقامت، هر دانشجو موظف بود در دو صفحه کامل، تاملات و برداشت‌هایش را از هفته آغازین ترم برای مدیر برنامه بفرستد. این یادداشتها در برنامه ترم آینده تاثیر فراوانی داشت. اگر اکثریت دانشجویان به طور مثال از نویسنده‌ای یا ویراستار مهمانی خوششان نمی‌آمد یا نقد جدی بر کار استادی داشتند، حتما در دعوت دوباره آن نویسنده یا کار آن استاد بازنگری انجام می‌شد.

پنج ماه کار یک به یک با استاد راهنما

از روزی که از دامنه کوهستان‌های شمالی نیوهمپ‌شایر پایین می‌آمدیم، کار جدی نویسنده‌گی آغاز می‌شد. هر دانشجو موظف بود هر پنج هفته، سی صفحه نوشته تازه برای استاد راهنمایش بفرستد. یک هفته بعد از هر مهلت تحویل، استاد راهنما استنباط کلی‌اش درباره آن سی صفحه و ویرایش سطر به سطر آن را برای دانشجو می‌فرستاد. در کنار ارتباط نوشتاری، در طول مدت این پنج ماه، استاد راهنما با اسکایپ یا تلفنی با دانشجو ارتباطش را حفظ می‌کرد و مطمئن می‌شد که دانشجو می‌تواند سر مهلت تحویل، نوشته‌هایش را تمام کند. اگر مشکل جدی پیش می‌آمد، مدیر و منشی برنامه در رفع مشکل کمک می‌کردند. نقد روی کتاب‌هایی که می‌خواندیم باید به شکل “جستار نقادانه” به همراه نوشته اصلی ارائه می‌شد و استاد راهنما در بسته‌ای که برای دانشجو پس می‌فرستاد درباره روش تحلیل منطقی نقد نظر می‌داد. من در مدت دوسالی که دانشجوی نویسنده‌گی خلاق بودم با سه استاد راهنما کار کردم (دو ترم آخر استاد راهنمایم به درخواست خودم یک نفر بود) و در پایان دوسال توانستم مموآری را که سالها امید نوشتنش را داشتم به روی کاغذ بیاورم. بنا به نوع پروژه‌ای که هر دانشجو انتخاب می‌کرد، حجم کار دانشجو می‌توانست متفاوت باشد. بعضی که مجموعه داستان کوتاه می‌نوشتند روی ویرایش چند باره داستان‌هایشان کار می‌کردند و در نهایت کاری حدود ۶۰، ۰۰۰ تا ۷۵، ۰۰۰ کلمه ارائه می‌کردند. کسانی که داستان بلند یا مموآر می‌نوشتند کاری حدود ۷۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ ارائه می‌کردند که البته شاید به اندازه کار کوتاه تر فرصت ویرایش نمی‌یافت.

آخر هر ترم، بسته به میزان کار دانشجو، استاد راهنما درباره امکان ارتقاء به ترم بعدی نظرش را اعلام می‌کرد و ترم آخر، دو استاد به شکل جداگانه پایان نامه دانشجو را می‌خواندند و نظرشان را درباره کیفیت پایان نامه و مقبولیت آن اعلام می‌کردند.

درسی برای همه زندگی

دوره فوق لیسانس نویسنده‌گی خلاق را من در ژانویه ۲۰۱۸ تمام کردم. وقتی اکنون خودم را در برابر دو سال پیش خودم می‌نهم، روانی قلمم، شکل بستن صحنه‌ها و پروردن شخصیت‌ها را در نوشته‌هایم با گذشته غیر قابل مقایسه می‌یابم. بعد از دو سال

کار فشرده و طاقت فرسا می‌توانم با اطمینان بگویم آنچه نویسنده را نویسنده می‌کند استمرار در خواندن و نوشتن است. به قول استفان کینگ، نویسنده بزرگ آمریکایی، «اگر نویسنده‌ای فرصتی برای خواندن نداشته باشد، حتما فرصت و وسیله‌ای برای نوشتن نخواهد داشت. به همین سادگی!» نوشتن و خواندن دو بال پرواز نویسنده‌اند که بی‌گمان بدون یکی، نوشتن تنها خیالی خوش خواهد ماند. اینکه در سال دو تا کتاب بخوانیم یا یک داستان ده هزار کلمه‌ای بنویسیم و بخواهیم گوش دنیا را با نوشتن این ده هزار کلمه پر کنیم، خودمان را و وقت و انرژی مان را به باد فنا داده‌ایم. در سختی نوشتن هر روز، ویراستن و خواندن بسیار است که نشر پخته می‌شود و سبک نویسنده شکل می‌گیرد. اگر اهمیت آنچه درین دو سال آموخته‌ام را در یک کفه ترازو بگذارم، در کفه دیگرش حتما نوشتن مدام قرار می‌گیرد.

آخرین و شاید مهم‌ترین درسی که از صدها ساعت درس، از نویسندگان معتبر آمریکایی فراگرفتم این باشد که نوشتن و انتشار کتاب، پروسه‌ای بسیار کند، دردناک و ناامیدکننده است. سالها طول می‌کشد که نویسنده‌ای داستانی درخور انتشار بنویسد و سالهای دیگری هم طول می‌کشد تا همان نوشته را به شکل کتاب به بازار عرضه کند. آنچه درین میان شاید از خود نوشتن سخت‌تر باشد، صبوری و سکوت، درین سال‌های به ظاهر بی‌ثمر است. آنهایی که این راه تاریک را با پشتکار و ایمان طی کرده‌اند می‌دانند برای چیدن میوه از درخت نویسندگی، تنها زمان است که به کار نویسنده می‌آید.